



۱۴

کوچولوهای خیس از عرق!

رنگ و بوی امید در فنوج



۱۶



۱۵

شناسایی خطرناك ترین بدافزار سیستم عامل مك

زندگی

شنبه ۱۲ بهمن ۱۳۹۸ :: شماره ۵۵۸۹



info@amejamdaily.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۳۱۴۷

تغییر کاربری

محسنی از آمل:

متأسفانه بسیاری از زمین‌های کشاورزی و باغات شمال کشور به وسیله دلالان تکه‌تکه شده و تغییر کاربری مسکونی داده شده است. این اتفاق چهره این مناطق را بسیار زشت کرده است.

افزایش قیمت

کله‌زار شیراز:

به نظر می‌رسد دولت از وضعیت و کنترل قیمت‌ها غافل مانده است. متأسفانه روز به روز بر قیمت تمام اجناس و مواد غذایی افزوده می‌شود.

اطلاع‌رسانی-مترو

قصیمی از تهران:

از مسؤولان مترو بابت نصب راهنمای ایستگاه‌هایی که هنوز راه‌اندازی و افتتاح نشده است و مسافران را از سردرگمی درمی‌آورد، کمال تشکر و قدردانی دارم.

مربی-خارجی

شایان از مشهد:

با توجه به فسخ و خروج مربیان خارجی لیگ برتر فوتبال ایران و دریافت غرامت از باشگاه‌ها، چه اصراری بر استفاده از مربیان خارجی است؟ مگر این مربیان غیر از ضرر و زیان فایده دیگری دارند؟

آسفالت-خراب

احمدی از زنجان:

آسفالت اتوبان ۲۷ بهمن شهر زنجان خراب و پر از چاله و دست‌انداز است. مسؤولان محترم شهر زنجان رسیدگی کنند.

فیلم‌های-انقلابی

قمی از تهران:

از سازمان صداوسیما درخواست می‌شود در ایام دهه فجر با پخش فیلم‌های انقلابی، خاطرات آن دوران را برای مردم، زنده کنند.

شرکت-خودروسازی

شهروندی از گیلان:

بیش از یک‌سال است یک دستگاه خودرو از شرکت سایپا پیش خرید کرده‌ام و تمامی وجه نیز پرداخت شده است، ولی این شرکت هنوز خودروی بنده را تحویل نداده است.

مترو-حقانی

گیانی از تهران:

بعضی از راهبرهای قطارهای خط یک متروی تهران بعد از ایستگاه شهید حقانی به سمت کهزیک، سیستم تهویه را دیگر روشن نمی‌کنند و حتما باید از طریق بلندگو به ایشان اعلام شود تا این سیستم روشن شود. چرا؟



نگیس خانعلی‌زاده

جامعه

اگر در لایه‌های خاطرات کودکی‌مان، به دنبال خاطره مشترک می‌گردیم، روزهای دهه فجر، مثال خوبی برای نسل جوان و بزرگسال جامعه امروز ما است؛ خاطراتی که اتفاقاً هرکدام از ما نقش پررنگی در آن داشتیم و هرکدام یک گوشه‌ای از مسؤولیت‌برگزاری این جشن ده‌روزه را در خانه و مدرسه و محل زندگی‌مان، به‌عهده می‌گرفتیم.

حالا روزهای دهه فجر کودکی، از آن اتفاقاتی است که همه آدم‌ها، خاطرات مشترک و تقریباً شبیه به هم زیادی از آن دارند؛ خیلی‌ها سرود خوانده‌اند، خیلی‌ها تئاتر بازی کرده‌اند، خیلی‌ها مسابقه داده‌اند و روزنامه دیواری درست کرده‌اند. فقط کافی است یک نفر، یکی از این خاطره‌ها یادش بیاید و شروع به تعریف کند و بقیه آن را تأیید کنند و دنبالش را بگیرند و خاطره خودشان را درباره همان ماجرا تعریف کنند؛ از آن خاطراتی که یک یادش به‌خیر از ته قلبی در آن پنهان شده است.

روزنامه دیواری

در جریان همین جشن‌های دهه‌فجر در مدرسه، با حوصله‌تیرا، سراغ کاغذ دیواری می‌رفتند و تولید محتوا می‌کردند. یکی شعر می‌نوشت، یکی داستان انتخاب می‌کرد، یکی به دنبال عکس‌های مرتبط می‌گشت و با دقت عکس کتاب‌ها و روزنامه‌ها را می‌بردند و یکی دیگر، بخش زیباسازی روزنامه دیواری را به‌عهده می‌گرفت. در مرحله آخر، یک مقوای بزرگ را تصور کنید که هر گوشه‌اش یک نفر نشسته است و دارد چیزی می‌نویسد و عکسی یا گلی می‌چسباند. این حال و هوای کسانی بود که در این دهه، انجام پروژه کاغذ دیواری را به‌عهده گرفته بودند. یک پرچم ایران، یک هواپیمای گل‌باران شده که نماد آمدن از امام خمینی به ایران بود، یک لاله قرمز به نشانه خون شهدا و گاهی چند مشت گره کرده، نمادهای تصویری و جذاب هر کاغذ دیواری به حساب می‌آمد. بریده روزنامه‌های قدیمی و تیرهای معروف روزنامه‌های آن زمان هم، بخش اعظم این روزنامه دیواری‌ها را تشکیل می‌داد. نصب کاغذ دیواری وی دیوار هم دیوار سفت و محکم‌کنند.

جشن‌های مسجد محل

این جشن و شادی‌هایمان فقط منحصر به مدرسه و تلویزیون نبود. مسابقات فرهنگی-ورزشی مسجد، پای ثابت آن ده روز میانه بهمن، برای بچه‌های محل بود. آنقدر که دمدم‌های غروب و اذان مغرب و عشا، حضور بچه‌ها و نوجوان‌ها در مسجد، بیشتر از روزهای قبل از دهه فجر بود. اصلاً دهه فجر بود و آن مسابقات فوتبال جام فجر، طناب‌کشی، حفظ قرآن، سوالات تاریخی و اطلاعات عمومی و گاهی اوقات هم ماست‌خوری که ذوق و شوق‌مان را برای رسیدن دهه فجر زیاد می‌کرد؛ مسابقاتی که بالاخره در یکی از آنها، برنده میدان می‌شدیم و یک سجاده نماز، کفش ورزشی و یا کوله‌پشتی برنده می‌شدیم و از این پیروزی مقتدرانه‌مان سرخوش بودیم.

راهپیمایی

و خود روز ۲۲ بهمن هر سال، انتهای همه این ماجراها و جشن ده‌روزه برای ما بود؛ روزی که آن را به‌طور مشترک، با پدر و مادرهایمان، در راهپیمایی جشن می‌گرفتیم. آن صبح زود بیدار شدن در روز تعطیل، آن بادکنک‌ها، آن حرکت دسته‌جمعی با مردم و دیدن دوست‌هایمان در کنار خانواده‌شان در جایی غیر از مدرسه، همه خاطره‌های دلچسپ از یک روز متفاوت در سال‌های بچگی‌مان بود که شیرینی‌اش هنوز هم زیر زانمان است.

کارتون چاق ولاغر

برنامه‌های تلویزیون در دهه فجر، آنقدر برایمان متنوع و جذاب بود که آرزو می‌کردیم کاش درس و مشق نداشتیم و با خیال راحت، کل روزمان را پای تلویزیون می‌گذرانیدیم و هیچ‌کدام از برنامه‌هایش را از دست نمی‌دادیم. احتمالاً خاطره‌انگیزترینش، کارتون چاق و لاغر بود که همه



بهمن پرخاطره

آغاز دهه فجر یادآور اتفاقات دلنشین و خاطره‌انگیزی از روزهای پیروزی انقلاب است

هرکدام از بچه‌ها گوشه‌ای از فعالیت‌های جشن دهه فجر را برعهده می‌گیرند



تزیینات مدرسه

بهمن، ماه هیجان‌انگیزی برای بچه مدرسه‌ای‌ها بود و تقریباً همه دانش‌آموزان برای رسیدن آن لحظه‌شماری می‌کردند. تزیین حیاط و راهروی مدرسه و کلاس‌ها با کاغذهای رنگی و پرچم‌های سه‌رنگ ایران، اولین نشانه نزدیکی دهه فجر بود. حتی دیگر نیازی به دیدن تقویم هم نبود؛ همین که مدرسه چنین سرو و شغلی می‌گرفت و معلم‌های پرروشی به تکاپو می‌افتادند و هر دقیقه یکی از بچه‌ها را برای کمک در کاری از سر کلاس صدا می‌زدند، یعنی به روزهای میانه بهمن نزدیک شده بودیم و بساط ده‌روزه جشن و مسابقه و بازی و شیرینی راه افتاده است. پرچم‌های ایران را دور تا دور راهروها و راه‌پله‌ها می‌کشیدیم. در تابلوی اعلانات هر کلاس، صفحه اول روزنامه‌های قدیمی مثل اطلاعات را با چاپ جدید که معمولاً تیتراهای شاه رفت و امام آمد بودند، می‌چسباندیم و خلاصه مدرسه با روزهای قبلیش حسابی فرق داشت و همین اتفاقات در فضای مدرسه، شوق و ذوق متفاوتی را به وجود می‌آورد.

تئاتر و سرود

بخش جدایی‌ناپذیری از جشن‌های دهه فجر در دوران مدرسه، اجرای تئاتر و تشکیل گروه سرود مدرسه بود. نماینده‌ها و داوطلبان این برنامه‌ها از چند هفته قبل از رسیدن ۱۲ بهمن و شروع دهه فجر، وظایف هرکدام از بچه‌های گروه را مشخص می‌کردند و هر کار و نقشی را به کسی می‌سپردند. یکی به دنبال متن سرود می‌گشت و آن یکی خوش‌صداهای کلاس را برای گروه ۱۰-۱۱ نفره سرود گلچین می‌کرد. گروه تئاتر هم وضعیت تقریباً مشابهی به گروه سرود داشت. یکی نقش شاه را داشت و یکی دیگر فرح می‌شد. چند نفری هم نقش فرزندان شاه را به‌عهده داشتند و در نهایت یک دانش‌آموز با جنبه هم پیدا می‌شد که نقش بختیار را بازی کند و در مقابل ناسزاها، تحمل بالایی داشته باشد. همین برای تکمیل یک تئاتر تاریخی با یک نمایشنامه مستند از رفتارها و تصمیم‌های شاه در دربار کافی بود. در تمام آن روزها، بچه‌های این گروه‌ها، خودشان را برای اجرای نهایی در یکی از روزهای دهه فجر و جشن اصلی مدرسه و اجرای کارشان در مقابل دانش‌آموزان مدرسه و مدیر و معلم‌ها، آماده می‌کردند.

برنامه جنگ دهه فجر این دو شخصیت چاق و لاغر به شکل عروسک‌های انگشتی بودند، اما بعد از آن و در سال‌ها و سری‌های بعدی، دو بازیگر با تن پوش عروسک، نقش این دو مامور را بازی می‌کردند؛ شخصیت‌هایی که با کارها و حماقت‌های خنده‌دارشان، حسابی در دل بچه‌های دهه ۶۰، جایز کرده بودند و دهه فجر را برایشان شیرین می‌کردند.



یادداشت:
مهدی علی‌اکبرزاده
کارشناس مسائل
آموزش و پرورش

اصول ثابت است

روش را تغییر بدھیم

زمانی که مدارس بعد از انقلاب باز شد، من اول دبیرستان بودم و خب طبیعتاً شرایط مدرسه و نوع نگرش‌ها تغییر کرده بود و ما به عنوان دانش‌آموز این تغییر را کاملاً احساس می‌کردیم. در آن سال‌ها، یک سری تشکله‌ها مانند گروه هنری انجمن اسلامی در مدرسه ایجاد شد که من با جان و دل در آنها شرکت می‌کردم و این فعالیت‌های فرهنگی - هنری مثل سرود، تئاتر، نقاشی و طراحی برای ما خیلی جذاب بود و من خاطرات خیلی خوبی از آن روزها دارم؛ آنقدر که انگیزه‌ای که در من برای آینده‌کاری‌ام به وجود آمد، از همان دوران نشأت می‌گیرد. مهم این بود که با شرایط ویژه و خاص آن زمان، یک‌رنگی و انسجام نگرش‌ها را در آحاد مردم کاملاً احساس می‌کردیم و یک نوع برادری و هم‌خویشی و یکنوایی در وجود همه شکل گرفته بود؛ به‌همدیگر کمک می‌کردیم، دست هم را می‌گرفتیم و از هم دلخور نمی‌شدیم. زمانی که من در نقش معلم، وارد آموزش و پرورش شدم، طبیعتاً دوست داشتم که اتفاقات خوش و شیرین آن روزها را که در مدرسه تجربه کرده بودیم، برای بچه‌ها تکرار کنیم. تلاش‌مان این بود که با توجه به تجربیات گذشته، شور یکنواختی و هموایی را در دانش‌آموزان به وجود بیاوریم و ادامه بدهیم. همه اینها نیازمند دوباره به آن وحدت، همکاری و تعاون بود. برای همین در برگزاری مسائل پرورشی مثلاً دهه فجر، باید دقت به خرج می‌دادیم. مثلاً اجرای گروه سرود در ظاهر نوعی همخوانی بود، اما هدف این بود که بچه‌ها بدانند اگر یک نفر صدایش در این گروه همخوانی نداشته باشد، کار خوبی نخواهد بود و به همین طریق، همکاری و وحدت را به بچه‌ها آموزش بدهیم. اما تفاوتی در این میان وجود داشت؛ این که در اوایل انقلاب، درس در اولویت همه مسائل نبود، بلکه موضوعات اخلاقی، اعتقادی و انسانیت در صدر همه مسائل بود و خب برای همین هم یک نفر، در درسش را فدای حضور در جبهه و رشادت‌های خودش می‌کرد. اما حالا چه؟ حالا برعکس شده است و به دوره درس‌زدگی و نمره‌گرفتن و اولویت پیدا کردن کارنامه رسیده‌ایم. پس اینجا یک اشکالی وجود دارد و شاید ما مقصر هستیم و با روش‌های غلط، بچه‌هایمان را درس‌زده کرده‌ایم. موضوع این است که اصول ما از اول انقلاب تا به امروز تغییر نکرده، اما شاید روش‌های نامناسبی را برای انتقال این اصول انتخاب کرده‌ایم که بعضی از مسائل کم‌رنگ یا فراموش شده است. واقعیت این است که روش‌های قدیمی در دنیا امروز دیگر جواب نمی‌دهد و باید خودمان را جای دانش‌آموزان بگذاریم و ببینیم به چه خوراک‌ی نیاز دارند و چقدر خوب است که با سلیقه امروزی بچه‌ها همخوانی باشد. مثلاً در آن زمان، رایانه وجود نداشت، اما حالا می‌شود از طریق الکترونیکی و فضای مجازی، خیلی از این اصول اخلاقی و ارزشی را پیش‌برد و همان اصول را در قالبی جدید و باب میل فرزندانمان ارائه بدهیم. ✍